

سال انتشار	۱۴۰۴	شماره انتشار	۲۳	صفحات	۱-۱۵
------------	------	--------------	----	-------	------

بررسی و تحلیل اشتراط قبول وصی در وصیت عهدی

آقای دکتر حسین عندلیب و آقای سید امیر سخاوتیان

گروه معارف اسلامی، واحدقم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

گروه معارف اسلامی، واحدقم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

چکیده

هدف از این پژوهش آن است که اشتراط قبول وصی در وصیت عهدی را از منظر فقه امامیه مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. این پژوهش با روش مطالعات کتابخانه‌ای و به شیوه توصیفی - تحلیلی انجام شده است که با مراجعه به ادله و متون فقهی اطلاعات لازم به دست آمده و مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. پرسش اصلی پژوهش حاضر آن است «آیا قبول وصی شرط در انعقاد وصیت عهدی است؟» مطابق نظر مشهور فقهای امامیه وصیت عهدی یک نوع ایقاع معلق بر فوت موصی است و بدون اراده وصی تحقق می‌یابد و حتی با جهل او به وصایت برای وی ایجاد تعهد می‌کند و صرفاً هرگاه قبل از فوت موصی از وصایت آگاه شود، می‌تواند در صورت عدم توانایی یا عدم تمایل اعلام رد نماید؛ البته این حکم خلاف قاعده، یعنی ایجاد التزام و تعهد برای وصی بدون پذیرش وی و حتی با جهل وی به وصایت، از موارد نادری است که مقرر شده است؛ زیرا این حکم برخلاف اصل حاکمیت اراده و اصل آزادی عقود و ایقاعات می‌باشد. در وصیت تملیکی که به موجب آن موصی مالی را به دیگری به عنوان موصی له تملیک می‌کند و در واقع احسان مطلق به موصی له است، قبول وی را لازم دانسته اند و جای بسی تعجب است که فقهاء در وصایت که برای وصی ایجاد تعهد و التزام می‌شود، قبول وی را شرط نمی‌دانند.

واژگان کلیدی: وصیت، وصیت عهدی، ایجاب، قبول، وصی.

طبقه‌بندی: JEL. فقه - حقوق - جزا و جرم‌شناسی - حقوق بین‌الملل - حقوق خصوصی

Review and analysis of the testator's acceptance requirement in the testamentary will

Hussain Andalib and Seyyed Amir Sakhawayan

Abstract

The purpose of this research is to examine and analyze the requirement of acceptance of the testator in a covenantal will from the perspective of Imami jurisprudence. This research has been done with the method of library studies and in a descriptive-analytical way, which has been obtained and analyzed by referring to evidences and jurisprudential texts. The main question of the current research is "is the acceptance of the testator a condition in concluding a testamentary will?" According to the famous opinion of the Imami jurists, a testamentary will is a kind of condition pending upon the death of the testator, and it is realized without the testator's will, and even with his ignorance of the testator, it creates an obligation for him, and only if he is aware of the testator's will before his death, he can reject it if he is unable or unwilling to declare it. Of course, this ruling against the rules, that is, creating an obligation for the guardian without his acceptance and even with his ignorance of the will, is one of the rare cases that have been established; Because this ruling is against the principle of sovereignty of the will and the principle of freedom of contracts and contracts. In a bequest of acquisition, by which the testator assigns money to another as a legatee, and in fact it is an absolute benevolence to the legatee, they consider his acceptance necessary, and it is quite surprising that the jurists do not consider his acceptance as a condition in the will, which creates an obligation for the legatee.

Keywords: Will, testament, request, accepted, executor

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

متن مقاله

جهل او به وصایت برای وی ایجاد تعهد می کند و صرفاً هرگاه قبل از فوت موصی از وصایت آگاه شود، می تواند در صورت عدم توانایی یا عدم تمایل اعلام رد نماید؛ البته این حکم خلاف قاعده، یعنی ایجاد التزام و تعهد برای وصی بدون پذیرش وی و حتی با جهل وی به وصایت، از موارد نادری است که مقرر شده است؛ زیرا این حکم برخلاف اصل حاکمیت اراده و اصل آزادی عقود و ایقاعات می باشد. در وصیت تملیکی که به موجب آن موصی مالی را به دیگری به عنوان موصی له تملیک می کند و در واقع احسان مطلق به موصی له است، قبول وی را لازم دانسته اند و جای بسی تعجب است که فقهاء در وصایت که برای وصی ایجاد تعهد و التزام می شود، قبول وی را شرط نمی دانند.

به همین جهت برخی از علما علیرغم پذیرش ایقاع بودن وصایت و عدم لزوم قبول در تحقق این ماهیت اضافه کرده اند: حفظ استقلال وصی و احترام به اراده او ایجاب می کند که وی بتواند وصیت را رد کند و خود را از زیر بار این التزام برهاند. به همین خاطر فقهای طرفدار این دیدگاه (ایقاع بودن وصایت) پذیرفته اند که گرچه اراده وصی در انعقاد وصایت نقشی ندارد، ولی او می تواند در زمان حیات موصی وصیت را رد کند، حتی اگر پیش از آن وصیت را قبول کرده باشد. اما پس از فوت موصی رد وصیت امکان ندارد، هر چند وصی از وجود وصیت آگاه نشده باشد.

آنچه می تواند موضوع را توجیه نماید آن است که، وصیت عهدی به موجب ادله شرعی، وظیفه ای را که شرع مقدس بر عهده فرد می گذارد و به تعبیر دیگر وصیت عهدی یک تعهد حقوقی نیست که به موجب قرارداد و توافق الزام آور باشد، بلکه وظیفه ای است شرعی که از ناحیه خداوند بر مکلفین نهاده شده است. با این حال اگرچه وصی پس از فوت موصی از اختیار رد وصیت برخوردار نیست، اما در مواردی که وصی از اجرای وصیت عاجز باشد و یا اجرای وصیت سخت و دشوار باشد، تکلیف چیست؟ آیا در این فرض نیز وصی باید به وصایت عمل کند یا تکلیف با عنایت به قاعده عسر و حرج از عهده وی ساقط است؟ در پاسخ به سوال مذکور، مشهور فقهای امامیه معتقدند که در فرض ناتوانی وصی یا غیرقابل تحمل بودن مشقت ناشی از اجرای وصیت، وصی از اجرای وصایت معاف است. (عاملی،

بررسی نقش قبول وصی در تحقق و انعقاد وصایت بستگی به عقد یا ایقاع بودن این ماهیت فقهی و حقوقی دارد که این موضوع مورد اختلاف فقهای امامیه بوده است؛ چه اینکه دسته ای از فقهاء وصایت را عقدی می دانند که به سان هر عقد دیگری نیازمند قبول است (حلی، محمد بن منصور، قواعد الاحکام فی معرفه الحرام والحلال، ج ۲، ص ۵۶۶؛ عاملی، زین الدین، الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۶، ص ۲۵۵). و گروهی دیگر آن را ایقاع می انگارند. (نجفی، جواهر الکلام، ص ۳۹۱) و این دسته استدلال کرده اند عقد چیزی است که ایجاب و قبول در تحقق آن اثر داشته باشد؛ در حالی که مشهور بر این باورند که آنچه در لزوم وصیت عهدی معتبر است عدم ردی است که به موصی برسد و این عدم رد اعم از قبول است، بنابراین با فقدان قبول، عقد بودن نیز منتفی می شود.

در فقه معدودی از علماء به استناد قاعده الضرر و قاعده حرج (ما جعل علیکم فی الدین من حرج) بر این باورند که وصیت عهدی نیازمند قبول وصی است و چنانچه او وصیت را قبول نکرده باشد، الزامی در اجرای وصیت ندارد و می تواند وصیت را رد نماید (حلی، محمد بن منصور، مختلف الشیعه فی احکام الشریعة، ج ۶، ص ۲۳۸). عبارت ایشان به این شرح است: «و تحمل الأحادیث علی حصول القبول اولاً، لانه عقد فلا بد فیه من القبول و در جای دیگر می گوید: و الوجه عندی المصیر الی ذلک، ان کان قد قبل الوصیة اولاً، و ان لم یکن قبل و لا علم جازلة الرجوع، للاصل و لازالة الضرر...» (همان، ص ۳۳۷)

در مقابل مشهور فقهاء به استناد برخی از اخبار قبول وصی را لازم ندانسته اند. (طوسی، همان، ص ۶۳؛ حلی، جعفر بن حسن، شرایع الاسلام فی مسائل الحرام و الحلال، ج ۲، ص ۲۰۳؛ حائری، علی، ریاض المسائل، ج ۱۰، ص ۳۳۰؛ عاملی، زین الدین، الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۶، ص ۲۵۵).

به هر روی مطابق نظر مشهور فقهای امامیه وصیت عهدی یک نوع ایقاع معلق بر فوت موصی است و بدون اراده وصی تحقق می یابد و حتی با

پیشین، ج ۵، ص ۸۱-۸۲).

۱- نقش قبول در وصیت عهدی

بررسی و تحلیل نقش قبول در وصایت در واقع بستگی به عقد یا ایقاع بودن وصایت دارد. فقهای امامیه نیز همانطور که پیشتر ذکر شد در این موضوع اختلاف نظر دارند.

به طور کلی می توان نظرات فقهاء درباره نقش قبول در وصایت را به دو دسته کلی تقسیم کرد: عده ای معتقدند در صورت عدم رد در زمان حیات موصی، وصی باید به وصایت عمل کند. که این دسته معتقد به ایقاع بودن این ماهیت حقوقی هستند. در مقابل گروهی از فقهاء که این ماهیت حقوقی را عقد می انگارند معتقدند که وصی یا به تعبیر دقیق تر طرف ایجاب در عقد وصایت می تواند بعد از فوت موصی نیز وصایت را قبول نکند و در صورت عدم تحقق قبولی و عدم انضمام آن به ایجاب در واقع وصایت محقق نمی شود.

اما مسئله ای که در اینجا مورد واکاوی و تحلیل قرار گرفته است، مسئله نقش و تأثیر قبول در وصیت عهدی است که از دیرباز مورد توجه و نظریه پردازی فقیهان بوده است. مشهور فقیهان در یک حکم استثنایی و بر خلاف قواعد قراردادهای، بر این باورند که قبول وصایت پس از مرگ موصی، الزامی است. مستند این فتوا، روایات بسیاری است که در مسئله وارد شده است.

فقیهان امامی در خصوص نقش قبول در وصایت پس از فوت موصی نظریات گوناگونی ابراز داشته اند که در مجموع می توان نظریات ایشان را در چند دسته جای داد:

۱-۱- عدم اشتراط قبول

- لزوم عمل به وصیت عهدی در صورت عدم رد در زمان حیات موصی
قائلان این نظریه که طبق یک نظر، مشهور فقیهان امامیه هستند بر این باورند که وصی در زمان حیات موصی، حق دارد وصایت را بپذیرد یا رد کند. اما اگر قبول کرد، یا سکوت نمود و یا خبر ایفاء پس از مرگ موصی به او رسید، دیگر حق رد وصایت را ندارد و اجباراً باید آن را بپذیرد. البته باید اطلاق این قول را به صورت وجود توانایی و فقدان عجز وصی و

عدم خیانت او، مقید سازیم همانگونه که غالب فقیهان به آن اشاره کرده اند؛ به عنوان مثال، شیخ طوسی می نویسد: وصیت باید در حضور موصی رد شود ولی پس از فوت وصی حق رد ندارد، مگر این که اقرار به عجز کند و یا این که خیانت کند. (طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، ج ۴، ص ۱۴۸).

در ادامه به نقل تعدادی از کلمات فقیهانی که این قول را پذیرفته اند، می پردازیم. صدوق می نویسد: چنانچه فردی به دیگری وصیتی کند، در صورتی که (وصی) حاضر باشد، می تواند وصایت را قبول نکند و اگر غایب باشد و موصی قبل از این که وصی را ببیند بمیرد، لازم است وصیت انجام شود. (ابن بابویه، محمد بن علی، فقه الرضاع، ص ۲۹۸). ایشان در جایی دیگر، عین همین عبارت را می آورد و اضافه می کند: چنانچه انسان به دیگری وصیت کند در حالی که وصی حاضر است، وصی می تواند از قبول، سر باز زند، مگر وصی غایب باشد و موصی پیش از قبول او از دنیا برود، که در چنین صورتی وصیت برای او لازم می شود. (ابن بابویه، محمد بن علی، المقنع، ص ۴۸۳-۴۸۴). طوسی در المبسوط همین قول را می پذیرد. (طوسی، محمد بن حسن، المبسوط، ج ۴، ص ۶۳) و سخن او در خلاف را نیز پیش از این آوردیم. محقق حلی می نویسد: موصی الیه (وصی) می تواند مادامی که موصی زنده است وصیت را رد کند با این شرط که خبر رد به موصی برسد، اما چنانچه موصی پیش از رد وصی یا پس از رد او و قبل از رسیدن خبر به موصی، بمیرد، رد وصی بی اثر است و وصیت برای وصی، لازم خواهد بود. (حلی، جعفر بن حسن، شرایع السلام فی مسائل الحرام و الحلال، ج ۲، ص ۴۸۲).

شهید ثانی نیز چنین می نگارد: پیش از این گفته شد که وصیت در زمان حیات موصی از عقود جایز است و هر یک از موصی و موصی الیه (وصی) می توانند در حیات موصی، آن را فسخ کنند. لکن در وصیت به ولایت (وصایت) چنانچه وصی آن را بپذیرد، اگر پس از مرگ موصی است، دیگر حق رد آن را ندارد (همانگونه که در وصیت تملیکی، پس از قبول و فوت موصی، حق رد نداشت)؛ اما اگر قبولش در زمان حیات موصی بوده است، می تواند وصایت را رد کند (همانطور که حق رد مال را

حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ج ۹، ص ۲۰۵. [۱] این روایت صحیح است. (بحرانی، پیشین، ج ۲۲، ص ۵۷۴). مراد امام (ع) این است که اگر موصی پیش از آن که وصی خبر قبول یا رد را به او بدهد، در غیبت او فوت کند، قیام به وصایت بر وصی، واجب است هر چند آن را قبول نکند.

فضیل بن یسار از امام صادق (ع) در باره مردی که برای او وصیتی شده بود می فرماید: چنانچه کسی را به سوی او بفرستند تا او را از وصیت آگاه سازد، حق رد ندارد، ولی اگر در شهر کسی دیگر که به وصیت عمل کند، وجود دارد، او مخیر است قبول یا رد کند. (الاستبصار، ج ۴، ص ۱۳۰؛ حر عاملی، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۹۸). [۲] سند این روایت هم صحیح است. (همان) منظور آن است که چنانچه موصی پس از فرستادن کسی به سوی وصی و پیش از رسیدن جواب فوت کند، قبول بر وصی واجب می شود و حق رد ندارد. اما اگر در حالی وصیت کرده که وصی حاضر بوده است، او حق رد یا قبول دارد، زیرا در شهر کسانی غیر از او برای پذیرفتن وصایت، موجود هستند.

با دقت در این روایات، می توان چنین نتیجه گرفت که قبول وصیت در زمان حیات موصی، بر وصی واجب نیست و او می تواند آن را رد کند حتی اگر پیش از آن قبول کرده باشد، و دلیل این مطلب، افزون بر اصالت عدم وجوب قبول، روایات مستفیضی بود که از نظر گذشت.

منظور از غیبت و حضور در این روایات، کنایه از رسیدن خبر رد در زمان حیات، به موصی است زیرا بر این مطلب که رسیدن خبر، مدخلیت دارد نه صرف حضور، اجماع قائم شده و افزون بر این که فتوای اصحاب و روایت امام رضا (ع) نیز این موضوع را تأیید می کند. (نجفی، پیشین، ص ۴۱۵). [۳]

اما پرسشی که مطرح می شود آن است که آیا افزون بر رسیدن خبر رد به موصی، امکان جایگزینی وصی دیگری برای موصی، شرط است یا صرف رسیدن خبر در زمان حیات او کفایت می کند؟ ظاهر فتاوا آن است که کافی است ولی مقتضای تعلیل در روایات، ناکافی بودن آن است زیرا اگر موصی امکان جایگزین کردن فرد دیگری را نداشته باشد، به

داشت، زیرا وصایت یک نوع اذن در تصرف مخصوص است، و او حق دارد اذن را نپذیرد همانند وکالت. البته این حکم وصایت (حق رد) در جایی است که خبر رد به موصی رسیده باشد، وگرنه حق رد ندارد و لازم می شود. (عاملی، زین الدین، مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۶، ص ۲۵۵).

ادله این قول بدین قرار است:

أ- اجماع: برخی بر این حکم ادعای اجماع کرده اند. شهید ثانی در مسالک، ظاهر فقیهان را اتفاق بر آن می انگارد (همان) و محقق بحرانی از آن نفی خلاف می کند (بحرانی، یوسف بن احمد، حقائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، ج ۲۲، ص ۵۴۷)؛ لیکن کلام صاحب جواهر در این بحث کمی مضطرب است. او در موردی که وصی در زمان حیات، وصایت را پذیرفته، ادعا می کند پس از فوت موصی، حق رد ندارد و در این موضوع، خلافتی را ندیده است و سپس یک گام جلوتر می رود و به نقل از مبسوط و خلاف و تذکره، ادعای اجماع می کند. آن گاه در موردی که وصی قبلاً وصایت را نپذیرفته تا آن که موصی از دنیا رفته است، قائل به لزوم قبول می شود و آن را اول به مشهور نسبت می دهد و آن را اجماعی می پندارد. (نجفی، پیشین، ص ۴۱۸).

افزون بر چالش های جدی که ثبوتاً و اثباتاً در برابر اجماع، صف آرایی کرده اند، وقوع چنین اجماعی نیز نامحقق است زیرا در میان فقیهان مخالفانی دارد همانند علامه حلی، شهید ثانی و دیگران که بدان اشاره شد.

ب- روایات عمده دلیل قائلان به وجوب قبول وصایت از سوی وصی با شرایطی که ذکر شد، روایاتی است که در این باب وارد شده است؛ این روایات، صحیح و در حد استفاضه هستند.

محمد بن مسلم از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمودند: چنانچه فردی به دیگری وصیتی کند در حالی که (وصی) غائب است، (وصی) حق ندارد وصیت را رد کند؛ اما اگر وصیت را در حالی انجام می دهد که وصی در شهر حاضر است، مختار است که آن را بپذیرد یا رد کند. (طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج ۱۳، ص ۳۹۸؛ حر عاملی، محمد بن

ادله قول دوم، همان گونه که اشاره شد، علامه و برخی دیگر در مقابل مشهور، بر این باورند که وصی می تواند وصایت را در حیات یا پس از فوت موصی، رد کند. تنها در صورتی که وصایت را در حیات موصی پذیرفته باشد و بر آن باقی باشد تا موصی فوت کند، دیگر حق رد آن را ندارد. اینک استدلال این گروه را از نظر می گذرانیم:

أ- موافقت با اصل، علامه تا کید می ورزد که اصل عملی عند الشک در وجوب قبول، عدم است و وجوب قبول بر خلاف اصل عقلی و شرعی

است. (حلی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعه، ج ۳، ص ۳۷۷.)

ب- قاعده لا ضرر، دلیل دوم آن است که از وجوب قهری قبول بر وصی، تضرر او لازم می آید و حکم ضرر غیر مستحق، از نظر شارع، ملغی است؛ خداوند می فرماید: و ما جعل علیکم فی الدین من حرج (حج، آیه ۷۸) و پیامبر (ص) نیز فرموده اند: لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. (ابن بابویه، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۳.)

پ- لزوم انضمام قبول در عقد، وصایت یکی از انواع عقود است و هر عقدی نیازمند ایجاب و قبول است. بنا بر این، بدون انضمام قبولی که توأم با قصد و رضا باشد، عقد کامل نیست. (همان)

ت- حمل احادیث بر سبق قبول، علامه در توجیه احادیث چنین می نگارد: می توان احادیث را بر موردی حمل کرد که قبلاً از سوی وصی در زمان حیات موصی، قبولی صورت پذیرفته باشد. (همان)

د- حمل بر شدت استحباب، شهید ثانی در مسالک در توجیه دیگری، این روایات را حمل بر استحباب می کند. ایشان در آغاز عقیده دارد که این اخبار، صریح در مدعا نیستند؛ زیرا مفاد آنها عدم لزوم مطلق قبول از سوی حاضر و لزوم مطلق قبول از سوی غائب است و این غیر محل نزاع است (زیرا نزاع در جایی است که شخص در زمان حیات موصی، قبول نکرده یا اطلاع نداشته است و اینک پس از فوت او، نزاع است که آیا قبول لازم است یا نه). هر چند در روایت هشام بن سالم، اشاره ای به این موضوع هست، اما نمی توان با این تعلیل که در یک روایت حسن آمده است، چنین حکمی مخالف با اصول شرعی را اثبات کرد و به طور قهری حق وصایت را بر عهده وصی گذارد و به موصی اجازه داد تا هر کسی را بخواهد

منزله آن است که خبر رد به او نرسیده است.

مشهور فقیهان امامی بر اساس همین روایات و بر خلاف قواعد عمومی معاملات فتوا داده اند. در حقیقت آنان با این روایات، اصل لزوم اختیار در عقد و عدم جریان اراده یک شخص علیه دیگری را تخصیص زده اند. (بحرانی، پیشین، ج ۲۲، ص ۵۴۷؛ نجفی، پیشین، ج ۲۸، ص ۴۱۸؛ عاملی، محمد، الدروس الشرعیه، ج ۲، ص ۳۲.)

۱-۲- اشتراط قبول

- جواز رد وصایت پس از فوت در صورت عدم قبول پیش از فوت

در بررسی های به عمل آمده معلوم شد نخستین فقیهی که در مقابل قول مشهور، فتوای عدم لزوم قبول وصی را مطرح ساخته است، علامه حلی در تحریر و مختلف الشیعه است. وی در تحریر الاحکام می نویسد: «چنانچه به دیگری وصیت کند (وصایت)، بر او قبول آن واجب نیست و می تواند چه در حیات یا پس از حیات موصی، آن را رد کند». (حلی، حسن بن یوسف، تحریر الاحکام علی مذهب الامامیه، ج ۳، ص ۳۶۰.)

در مختلف الشیعه پس از آن که قول وجوب پذیرش وصایت را در صورتی که وصی پس از فوت او بدان آگاه شده یا در زمان حیات موصی آن را رد نکرده است، به طور مطلق به اصحاب امامیه نسبت می دهد، چنین می نگارد: من با این قول موافقم در صورتی که وصی در زمان حیات موصی، وصایت را پذیرفته باشد؛ ولی چنانچه قبلاً قبول نکرده یا اساساً از آن آگاهی نداشته است، حق رجوع و رد دارد. (حلی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعه، ج ۳، ص ۳۷۷.)

از فقهاء دیگر که به این قول تمایل نشان داده اند شهید ثانی و محقق سبزواری هستند. شهید ثانی پس از نقل اخبار وارد شده و اظهار نظر در باره آنها می نویسد: چنین حکم مخالف اصول به گونه ای که موصی بر وصی به طور قهری مسلط شود، بعید است (عاملی، مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۶، ص ۲۵۸.) (محقق سبزواری نیز پس از ذکر قول علامه و توجیهی که برای روایات آورده است، آنرا نیکو می شمارد.)

سبزواری، محمد باقر، کفایة الاحکام، ص ۱۵۰.)

(
دلیل قول سوم، شیخ صدوق معتقد است چنانچه موصی، پسر خود را به
عنوان وصی خویش تعیین کند، قبول وصایت بر فرزند، واجب می شود؛
همچنین اگر امر وصایت در او منحصر باشد، حق رد ندارد(ابن بابویه،
المقنع، ص ۱۰۴). دلیل او بر بخش اول ادعایش، مکاتبه علی بن ریان که
به امام ابوالحسن عسکری (ع) می نویسد: مردی را پدرش به پذیرش
وصیتش فراخوانده است، آیا حق دارد از قبول آن امتناع ورزد؟ امام (ع)
در پاسخ نوشتند: حق خودداری ندارد(حر عاملی، پیشین، ج ۲۸، ص ۴۰۰).
و اما دلیلش بر بخش دوم مدعایش، مفهوم صحیح ابن یسار از امام صادق
(ع) در باره شخصی که به او وصیتی می شود، است که می فرماید:
چنانچه از شهر به دنبال او بفرستند، حق رد ندارد ولی اگر در شهر است
و کسی جز او وجود دارد، حق انتخاب با اوست.

علامه در مختلف به این قول تمایل پیدا کرده و در مورد فرزند آن را حمل
بر شدت استحباب می کند و در مورد وصی منحصر به فرد، آن را از باب
واجب کفایی به شمار می آورد. البته در مورد فرزند، احتمال وجوب
از باب عقود والدین را هم می دهد. (حلی، مختلف الشیعه، ج ۶، ص ۴۰۵-
۴۰۶). صاحب ریاض نیز می نویسد: مطلب چنین است به شرطی که
اجماعی بر خلافت منعقد نشده باشد و چنین اجماعی را نمی توان از
اطلاق کلمات اصحاب به جواز رد، ادعا کرد؛ زیرا از این دو موضوع از آن،
متبادر نیست. بنا بر این، اطلاقات نصوص دیگر به جواز رد را با این دو
خبر، تقیید می کنیم. (ریاض، پیشین، ص ۴۹۲). البته صاحب جواهر
در مقام داوری می نویسد: زمانی می توان نسبت اطلاق و تقیید را برقرار
ساخت که این دو روایت بتوانند با آن همه نصوص، برابری کنند، در
حالی که با توجه به تعداد زیاد نصوص اطلاق و اتحاد خبر تقیید، و نیز
معاذت اطلاق با فتاوی اصحاب، این برابری امکانپذیر نیست. (نجفی،
پیشین، ص ۴۱۵).

جمع بندی اقوال

داوری این اقوال مبتنی بر تبیین چند فرضیه است که بدون آنها نمی توان
یکی از اقوال را تلقی به قبول کرد: نخست موضوع امکان تخصیص قواعد

به عنوان وصی تعیین کند و از شهود هم بخواهد که تا مرگش آن را
پوشیده نگه دارند! بنا بر این، بهتر است این روایات یا بر سبق قبول و یا
بر شدت استحباب قبول، حمل گردند. (عاملی، زین الدین، مسالک الافهام
فی شرح شرایع الاسلام، ج ۶، ص ۲۵۸).

به نظر می رسد این سخن شهید ثانی جای نقد دارد که فرمود: «این
روایات، صریح در مدعا نیست». با ملاحظه برخی روایات به ویژه روایتی
که از کتاب فقه رضوی (ع) نقل شد، امام (ع) تصریح می فرمایند که بر
غائب لازم است به وصایت عمل کند اعم از این که وصی قبلاً وصایت را
پذیرفته باشد یا نپذیرفته باشد؛ البته اگر پذیرفته که محل بحث نیست،
ولی چنانچه نپذیرفته باشد، محل خلاف است که این روایات حکم به لزوم
پذیرش می کنند. حتی خود علامه نیز از روایات، همین معنا را استفاده
کرده است، منتهی معتقد است که این روایات با ادله نفی ضرر حرج،
تعارض دارد، و این روایات را حمل بر مورد سبق قبول می کند و شهید
آنها را حمل بر شدت استحباب می کند. هر دو حمل به نظر نادرست می
رسند.

۳-۱- اشتراط قبول مطلق

وجوب قبول مطلق در صورتی که موصی پدر وصی باشد. نظریه سوم که
منسوب به شیخ صدوق است، می گوید: چنانچه موصی در وصیت عهدی،
پدر وصی باشد، قبول وصایت علی الاطلاق بر وصی (فرزندش) واجب
است و او به هیچ روی حق رد ندارد.

منظور از اطلاق آن است که تفاوتی در اینکه وصی به هنگام وصایت،
حاضر بوده باشد یا غایب و یا اینکه وصیت را در زمان حیات موصی،
قبول یا رد کرده باشد نیست. همچنین صدوق به این مورد جایی را که
امر وصایت، منحصر در موصی الیه باشد، ملحق ساخته است(ابن بابویه،
پیشین، حدیث ۵۴۴۷) و علامه در مختلف به این قول تمایل پیدا
کرده(حلی، پیشین، ج ۷، ص ۲۸۶). و صاحب ریاض نیز آن را چنانچه
خلاف اجماع نباشد، نیکو می شمارد.(طباطبایی، ریاض، ج ۹، ص ۴۸۸).

امام خمینی هم تحقق وصیت و ترتب احکام بر آن را متوقف بر قبول نمی‌داند. فقیه‌ی دیگر در بیانی متفاوت چنین می‌نگارد: در حقیقت، وصیت عبارت است از عهدی که به امور راجع به پس از فوت، تعلق گرفته است و خودش عنوانی مستقل در برابر سایر عناوین عقود و ایقاعات نیست؛ همانطور که عهدهای مردم در زمان حیاتشان متفاوت است، برخی عقد، دسته‌ای ایقاع، پاره‌ای وعد یا استعدا هستند، عهدهای متعلق به پس از فوت نیز مختلف‌اند... و اگر عهدی است که متعلق به تجهیز میت، نماز، روزه، رد امانات و امثال آنها است، یک نوع اذن و استعدا شمرده می‌شود. (همان)

ملاحظه می‌شود که دیدگاه‌های فقیهان در چیستی شناسی وصیت و وصایت، یکسان نیست، با این همه، غالب آنان وصی را (در صورت قبول وصایت در حیات موصی یا نرسیدن خبر رد به او) ملزم به انجام وصایت کرده‌اند.

در بررسی اقوال سه‌گانه باید گفت: قول شیخ صدوق، افزون بر آن که هواداری ندارد، در محل خودش به نقد درآمد. ایشان بر این باور بود که قبول وصایت پدر مطلقاً بر پسر موصی لازم است و او حتی در زمان حیات پدر نیز حق رد آن را ندارد. همچنین اگر کسی جز وصی برای وصایت، وجود نداشته باشد، باز هم قبول بر او لازم می‌شود.

در پاسخ باید گفت: اولاً روایت علی بن ریان از امام ابوالحسن (ع) که مستند قسمت اول مدعای اوست، به واسطه وجود سهل بن زیاد در طریقش، دچار ضعف است (خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۳۵۴). و افزون بر آن، می‌توان آن را بر موردی حمل کرد که رد فرزند، سبب ایذاء پدر می‌شود (یعنی از باب حرمت ایذاء پدر، قبول واجب است نه ذاتاً) که از محل بحث، خارج است؛ و ثانیاً در پاسخ مستند قسمت دوم مدعایش که صحیح‌ه فضیل بن یسار از امام صادق (ع) است، باید گفت: دلالت این روایت با مفهوم است و نمی‌تواند در برابر اطلاق نصوصی که رد را اجازه می‌کنند مقاومت کند؛ همچنین می‌توان آن را بر استحباب قبول، حمل کرد؛ و این احتمال نیز وجود دارد که این روایت، بر اساس غلبه صادر شده باشد تا به فلسفه حکم اشاره کند. (بحر العلوم، پیشین، ج

و اصول کلی متخذ از عقل و نقل است. آیا خبر توانایی تخصیص قواعد فراگیری مانند «لزوم وجود قصد و رضا در عقود» را دارد؟ تبارشناسی این قاعده نشان می‌دهد که عقل و نقل هر دو پدیدآورنده آن هستند. عقل به طور قطعی حاکم است که بدون تراضی و توافق طرفینی، نمی‌توان هیچ عقدی را برپا کرد و اصولاً توافق و تراضی در ضمن ماهیت عقد نهفته است. عقد در لغت به معنای گره زدن است و هر گره‌ی، دو سویه دارد. بنا بر این، عقل قطعی، اجبار فرد را به ایجاد عقد، ظلم و قبیح می‌شمارد و طبیعتاً به قاعده ملازمه، شرع را نیز هم صدای با خود می‌انگارد. اما در نقل نیز شواهد بسیاری بر اعتبار این اصل عقلی وجود دارد. آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود...» (مائده، آیه ۲). دال بر این حقیقت است که مؤمنان تنها بایسته است به پیمان‌های خود وفادار باشند. همچنین آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منکم...» (نساء، آیه ۲۹). که بر لزوم وجود تراضی در تجارت و معامله دلالتی روشن دارد. البته در صورتی این آیه بر مقصود دلالت خواهد داشت که یا مفهوم تجارت، عام و در هر معامله‌ای معنا گردد و یا از مناط آن که حرمت اکل مال به باطل و فقدان رضا در تجارت است، بهره گرفته باشد (انصاری، مرتضی، المکاسب المحرمه (البیع)، ص ۱۱۸).

عنصری که در محل بحث، تعیین‌کننده است، عقد یا ایقاع بودن وصایت است. چنانچه وصایت را عقد بدانیم، طبعاً الزام وصی به قبول، با چالش روبرو می‌گردد، اما اگر وصایت را ایقاع بدانیم، اساساً نیازمند قبول نخواهد بود. در میان فقیهان معاصر کم نیستند کسانی که وصایت و حتی وصیت را ایقاع می‌دانند. صاحب عروه صریحاً می‌نویسد: وصیت عهدی نیازمند قبول نیست، اما وصیت تملیکی، از نظر مشهور، نیاز به قبول دارد و بنابراین، از عقود به شمار می‌رود و محتمل است که اصلاً نیازی به قبول نباشد بلکه رد، مانع تلقی گردد، که در این صورت، ایقاع صریح خواهد بود. (طباطبایی یزدی، محمد کاظم، عروه الوثقی، ج ۵، ص ۶۴۳)

در ذیل همین عبارت، مرحوم بروجرودی وصیت را مطلقاً ایقاع می‌داند و

۴، ص ۱۷۴.)

اما چالش اصلی میان قول مشهور و علامه و تابعان اوست. هر دو گروه برای مدعای خود ادله محکمی اقامه کرده اند. مهمترین دلیل مشهور، افزون بر ادعای اجماع، روایات بود. در ارتباط با اجماع باید گفت: در اعتبار و دلالت اجماع، سخن بسیار است که مجال بیان آنها نیست، اما به نظر می رسد این اجماع حداقل با دو مشکل اساسی مواجه است: نخست مدرکی بودن آن است که آن را از درجه اعتبار ساقط می کند و دوم مخالفت چند فقیه سرشناس مانند علامه و شهید ثانی که آن را خرق می کند.

اما روایات که به طور کامل آنها را نقل کردیم، اکثراً صحیح یا معتبر بودند، بنا بر این نمی توان در صحت اسناد آنها شبهه ای وارد کرد، همانگونه که حتی علامه و پیروانش نیز به سند آنها خدشه ای وارد نساخته اند و تنها به حمل و توجیه آنها بسنده کرده اند.

به نظر می رسد روشی که مشهور در پیش گرفته اند، روش بدیعی نیست؛ معمولاً فقیهان ما در استنباط احکام شرعی، بیش و پیش از هر چیز بر نصوص و منقولات، تکیه می کنند و با وجود نصوص معتبر، هیچ درنگی در اظهار فتوا نمی کنند و تنها در مواردی که با عقل قطعی یا قطعیات دیگر کتاب و سنت در تعارض باشند، از آنها دست می کشند.

در محل بحث، روایات هر چند صراحت در مطلوب ندارند و لیکن ظاهر آنها بر مدعای مشهور، دلالت دارد و به قول صاحب جواهر، اکثر فقه مبتنی بر ظواهر است. اینک باید دید که آیا الزام وصی به قبول وصایت (در موارد یاد شده)، با اصول عقلی و شرعی قطعی در تضاد است (آن گونه که شهید ثانی ادعا کرده است) یا خیر، تضادی در کار نیست و این روایات، ادله عقلی و شرعی را تخصیص می زنند؟ صاحب جواهر بر این باور است که طرد این روایات، اجتهاد در مقابل نص است و باید به سبب آنها از اصول و قواعد عقلی و نقلی خارج شد و دست کشید؛ و حمل روایات بر دو موردی که علامه و دیگران عنوان کردند، در صورتی قابل پذیرش است که اصول مزبور با روایات در یک سطح باشند، در حالی که چنین نیست. (نجفی، پیشین، ص ۲۸۴.)

نتیجه گیری ایجاد تعهد و الزام برای وصی بدون قبول وی خلاف قواعد و اصول اولیه فقهی است و با اصل سلطنت بر حاکمیت و آزادی اراده وصی معارض است و راه حلی که پیشنهاد شد به این صورت که افرادی که وصیت می کنند موظف به آگاه نمودن وصی از امر وصایت باشند و وصی نیز موظف به اعلام پاسخ در مدت معین و محدودی باشد و عدم جواب در این مدت تعیین شده به منزله جواب مثبت وی تلقی شود. در این صورت اگر موصی امر وصایت را به اطلاع وصی نرساند، وصی پس از مرگ حق رد خواهد داشت. موصی قبل از فوتش با آگاهی از این امر قطعاً نظر وصی را خواهد گرفت تا اطمینان حاصل کند پس از فوتش وصایت به نحو دلخواه او انجام خواهد شد. همچنین به وصی نیز ستمی نخواهد شد که اراده و اختیار از وی سلب شود. بدین صورت تعارض دو قاعده لاضرر از بین می رود و وصایت نیز بلا تکلیف نخواهد ماند.

رد وصایت

وصیت عهدی، ایقاعی است معلق بر فوت موصی، بدین جهت وصی تا زمانی که موصی زنده است، می تواند وصایت را رد کند. و حتی قبول وصایت نیز این حق را از بین نمی برد و وصی می تواند در زمان حیات موصی وصایت را رد نماید.

ولی پس از فوت موصی حق رد ندارد ولو آن که جهات و امور خیریه مورد وصیت را نداند، مثلاً زید وصیت می کند که ثلث اموال او را عمرو صرف طلاب خارج از کشور بنماید و وصی اگر در حال حیات موصی می دانست که باید برای انجام وصیت مسافرت به خارج کند، رد می کرد ولی رد نکرد تا موصی وفات کرد، با آن که نمی دانست مورد وصیت چه چیز است مع هذا حق رد وصیت را ندارد. این موضوع، مطابق فتوای مشهور فقهاست. حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، نکت النهایه، ج ۳، ص ۱۴۱؛ نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص ۱۱۱؛ حلی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعیه فی احکام الشریعه، پیشین، ج ۶، ص ۳۳۸؛ حسینی روحانی قمی، فقه الصادق، ج ۲۱، ص ۴۳۱؛ سیوری حلی، مقداد بن عبد الله، التنیقح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۲، ص ۳۹۲.)

ظاهر عبارات فقها معیار را بر ابلاغ ردّ به موصی نهاده اند و به شرطی رد

رجوع صریح موصی کأن لم یکن می گردد و مادام که موصی فوت نکرده وصیت نه از سوی موصی و نه از سوی موصی له متصف به لزوم نخواهد بود با توجه به مطالب مذکور، رجوع از وصایت ممکن است صریح باشد یا ضمنی که در مبحث ذیل به آن پرداخته می شود.

۱- رجوع صریح

رجوع در صورتی صریح است که موصی به طور مستقیم و به عبارتی که در حرف برای عدول از اراده به کار می رود مقصود خود را بیان کند. به تعبیر فقهاء از الفاظ رجعت، نقضت، فسخت یا از جملاتی استفاده کند که در ظاهر مفید رجوع است. (عاملی، اللمعه الدمشقیه، ج ۲، ص ۳۸۸؛ موسوی خمینی، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۴).

۲- رجوع ضمنی

مقصود از رجوع ضمنی رجوع به طریقی می باشد که به طور مستقیم بیان نمی شود ولی به اعمالی انجام می شود که با وصایت وصی منافات دارد. از جمله انشاء وصیت مخالف، انتقال موصی به، به صورت منجز، اتلاف موصی به و تصرفات تغییردهنده در موصی به مانند آرد کردن گندم، خمیر کردن آرد و... (موسوی خمینی، پیشین؛ نجفی، پیشین، ص ۲۸۸).

صاحب جواهر انجام این امور منافی وصیت را رجوع نمی داند بلکه این امور را مقتضی بطلان وصیت می داند. چون با انجام این امور حتی اگر از روی فراموشی باشد، محل وصیت منتفی می شود. اما شهید ثانی در مسالک انجام این امور منافی را در صورتی دال بر رجوع می داند که قرینه ای دال بر اراده رجوع بواسطه انجام چنین افعالی وجود داشته باشد، ولی اگر قرینه ای دال بر این مطلب نباشد رجوع محسوب نمی شود. (نجفی،

محمد حسن، جواهرالکلام، ج ۲۴، ص ۲۸۸ و ۲۸۸)

پس از بررسی قابل رجوع بودن وصایت، نوبت به بررسی این پرسش مهم می رسد که آیا رجوع از وصایت به تعبیر فقهی حق و به تعبیر حقوقی قاعده تکمیلی است؟ و قابلیت اسقاط دارد؟ یا به تعبیر فقهی حکم و به تعبیر حقوقی قاعده آمره است؟ و غیرقابل اسقاط محسوب می شود؟ در واقع پرسش این است که آیا رجوع از وصایت یک حق مالی است و مانند سایر حقوق مالی قابل اسقاط است و یا اینکه جزو احکام و قواعد آمره

وصی را مؤثر می دانند که به موصی ابلاغ شده باشد و گفته اند: وصی پس از آگاهی از وصایت اگر به موصی اعلام رد نماید، وصیت بی اثر می شود و در غیر این صورت اجرای وصایت به صورت الزامی بر او تحمیل می شود و بر او لازم است که بر طبق وصیت عمل نماید و لذا در صورت جهل موصی به اعلام رد وصی، وصایت را صحیح دانسته و اجرای آن را بر عهده وصی می دانند. مگر آنکه عاجز از قبول مسوولیت و اجرای وظایف خود باشد.

رجوع موصی

موصی می تواند مادامی که زنده است از وصیت رجوع کند. این قاعده مورد اتفاق فقهای امامیه است. (حلی، جعفر بن حسن، شرایع الاسلام فی مسائل الحرام و الحلال، ج ۲، ص ۱۹۰؛ حلی، ارشاد الاذهان الی احکام الایمان، ج ۱، ص ۴۵۷؛ عاملی، زین الدین، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیه، ج ۵، ص ۶۵؛ اصفهانی، ابوالحسن، وسیله النجاة، ص ۵۷۰؛ موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۰۷؛ عاملی، محمد بن مکی، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، ج ۲، ص ۳۱۷؛ بحرانی، یوسف، الحدائق الناظره فی احکام العتره الطاهره، ج ۲۲، ص ۴۰۲) و اگر موصی وصیتی برخلاف وصیت اول نماید وصیت دوم صحیح است به هرحال، هدف از وصیت (اعم از عهدی و تملیکی) آن است که آخرین اراده موصی پس از مرگ او اجرا شود و وصیت در واقع وسیله تحقق بخشیدن به امیال و آرزوهایی است که در زمان حیات، موصی نتوانسته به آن عمل کند، پس طبیعت آن اقتضا دارد که قابل رجوع باشد؛ در همین راستا برخی از فقهای معاصر اظهار داشته اند: پدیدآورنده یک عمل حقوقی وقتی نمی تواند عمل خود را کأن لم یکن سازد که اراده او به حقوق دیگران لطمه وارد آورد. در امثال وصیت که برای طرف مقابل، مادام که موصی وفات نکرده، حقی موجود نشده برای موصی مانعی در جهت بازگشت او وجود نخواهد داشت. در میان فقهای مکاتب مختلف اسلامی قول مخالفی در این مسئله جز خوارج وجود ندارد. فقهای پیرو مکتب خوارج معتقدند که وصیت یک وعده است و به موجب آیات قرآن وفای به وعده واجب است.

بنابراین می توان گفت اجماع فقهاء بر این امر محقق است که وصیت با

الزامی است و در این خصوص سه نظریه مطرح شده است: عدم اشتراط قبول، اشتراط قبول و اشتراط قبول مطلق که با توجه به جمع بندی اقوال و ادله، وصایت اساساً نیازمند قبول نخواهد بود.

موصی مادامی که زنده است می تواند از وصایت خود رجوع کند و با توجه با اینکه برای طرف مقابل حقی ایجاد نشده، مانعی برای موصی در جهت بازگشت او از وصیت نخواهد بود.

برای صحت وصیت هر کدام از وصی، موصی و موصی به باید از شرایط خاصی برخوردار باشند و بلوغ، عقل و رشد جزء شروط مشترک وصی و موصی دانسته شده و علاوه بر آن بر مسلمان بودن وصی اجماع فقها وجود دارد و عدالت وصی با اختلاف روبرو است و گروهی عدالت وصی را لازم و عده ای اطمینان به امانت او را کافی دانسته اند.

و در لزوم شرط کفایت ظاهر عبارات فقهاء وصیت به شخص عاجز التصرف را جایز شمرده و نقض وصی را با ضمیمه امین قابل جبران می دانند. و در مورد موصی به هر امر مشروعی می تواند موضوع وصایت قرار بگیرد و با محدودیت خاصی روبرو نیست.

مهم ترین اثری که از وصیت عهدی ناشی می شود، الزامی بودن قیام به مفاد وصیت توسط وصی در صورت عدم رد آن توسط وصی در زمان حیات موصی است و حدود اختیارات او بستگی به اموری است که به او واگذار شده است. تصفیه ترکه، طرح دعوا برای احقاق حقوق موصی و اجرای وصایای موصی از آثار وصیت عهدی است.

اگر موصی فقط یک نفر را به عنوان وصی خود انتخاب کرده باشد انجام کلیه امور وصایت به طور کامل بر عهده او خواهد بود و در صورت تعدد اوصیا مجتمعاً عمل به وصیت خواهند کرد.

در خصوص استحقاق وصی به دریافت اجرت، فقها دیدگاه های واحدی در این باره ندارند. و ید وصی نسبت به وصیت عهدی امانی است و ضامن نمی شود.

وصایت در صورت خیانت وصی، فوت وصی، حجر وصی، انقضای مدت وصایت در صورت تعیین مدت و انتفای مورد وصایت پایان می یابد.

محسوب می شود و غیرقابل اسقاط است.

در پاسخ به سؤال مزبور، میان نویسندگان اختلاف نظر وجود دارد و گروهی از آنها معتقدند که حق رجوع از وصیت قابل اسقاط است؛ زیرا اصل بر این است که در امور مالی اختیاری که به شخص داده می شود، جزو حقوق و متعلق به دارنده آن است که می تواند آن را اسقاط نماید؛ مگر اینکه شرع آن را در شمار احکام و غیرقابل اسقاط بشمارد. در همین راستا، برخی از فقهای معاصر قائل به قابل اسقاط بودن حق رجوع بوده و عبارت ایشان به شرح زیر می باشد:

هرچند شرع برای موصی جواز رجوع قائل شده است، ولی این بدان معنی نیست که موصی نتواند علیه اختیارات خود هیچگونه تعهدی بنماید. شاهد این امر آن است که در جمیع مواردی که شخص علیه خود شرطی می نماید، بی گمان شرط مزبور یکی از اختیارات شرعی و قانونی وی را خواه ناخواه محدود نموده و هیچگاه نمی توان گفت که اینگونه شرائط خلاف شرع و قانون است. مثلاً وکالت عقد جائز است و هرگاه طرفین بخواهند می توانند آن را فسخ نمایند اما مگر نمی توانند طرفین ضمن عقدی لازم عدم جواز عزل وکیل توسط موکل را شرط نمایند؟ بی تردید پاسخ مثبت است.

در مقابل، برخی از نویسندگان با این استدلال که چون حکمت وصیت در این است که آخرین خواسته های مشروع متوفی اجرا شود و موصی تا لحظه مرگ بتواند آرمان های تازه خویش را جامه عمل بپوشاند، منطقی تر این است که امکان رجوع از احکام تلقی شود و غیرقابل اسقاط باشد. برخی نیز در تأیید این نظر استدلال کرده اند که نظریه مذکور با احترام به اراده موصی و ارزش های اخلاقی و مصالح اجتماعی انطباق بیشتری دارد و در واقع در عرف نیز پذیرفته شده است که موصی تا آخرین لحظه حیات خود می تواند وصیت را برهم زند و وصیت دیگری انشاء کند.

نتیجه گیری

نقش قبول در انعقاد وصیت عهدی بستگی به ماهیت آن دارد و با توجه به نظر مشهور فقهاء قبول وصی شرط نیست لکن وصی می تواند مادامی که موصی زنده است وصایت را رد کند و قبول وصایت پس از مرگ موصی

ابن ابی عمیر عن ربعی عن فضیل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل یوصی إلیه قال: إذا بعث بها إلیه من بلد فلیس له ردها؟ وان کان فی مصر یوجد فیہ غیره فذلک إلیه؛ طوسی، محمد بن حسن، [۳]. . عن فقه الرضا (ع): إذا اوصی رجل الی رجل و هو شاهد فله ان یمتنع من قبول الوصیة و ان کان الموصی الیه غائباً و مات الموصی من قبل ان یتلقى مع الموصی الیه فان الوصیة لازمة له؛

[۱]. علی بن ابراهیم عن أبیه عن حماد بن عیسی عن ربعی عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال: ان اوصی رجل إلی رجل و هو غائب فلیس له أن یرد وصیته، فان اوصی إلیه و هو بالبلد فهو بالخیار ان شاء قبل وان شاء لم یقبل؛
[۲]. محمد بن یعقوب عن محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان عن



منابع

- جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۲ ق.
- ۱۸-.....، المختصر النافع فی فقه الإمامیة، چاپ ششم، مؤسسه المطبوعات الدینیة، قم، ۱۴۱۸ ه ق.
- ۱۹-.....، قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۳ ق.
- ۲۰-حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، إرشاد الأذهان إلى أحكام الايمان، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۱ ق.
- ۲۱-.....، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۳ ق.
- ۲۲-.....، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۳ ق.
- ۲۳-.....، تذکره الفقهاء، چاپ اول، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۳۸۸ ق.
- ۲۴-.....، تحرير الاحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة، مؤسسه امام صادق(ع)، قم، ۱۴۲۰ ق.
- ۲۵-حلی، ابن ادریس محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۱ ق.
- ۲۶-خویی، ابوالقاسم، منهاج الصالحین، نشر مدينه العلم، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۲۷-.....، معجم رجال الحديث، نرم افزار المعجم الفقهي، نسخه ۳.
- ۲۸-سبزواری، محمداقرا، كفايه الاحکام، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۲۳ ق.
- ۲۹-سبزواری، عبد الاعلی، مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، چاپ چهارم، مؤسسه المنار، قم، ۱۴۱۳ ق.
- ۳۰-سرخسی، محمد بن أحمد، المبسوط، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
- ۳۱-سیوری حلی، مقداد بن عبدالله، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، چاپ اول انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۱۴ ه ق.
- ۳۲-سیستانی، علی، منهاج الصالحین، چاپ پنجم، دفتر آیت الله سیستانی، قم، ۱۴۱۷.
- قرآن کریم
- ۱-انصاری، مرتضی، رساله فی الوصایا، کنگره جهانی شیخ اعظم، قم، ۱۴۱۵.
- ۲-.....، المكاسب المحرمه (البيع)، انتشارات باقری، قم، ۱۴۱۵.
- ۳-ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دارصادر، بیروت، بی تا.
- ۴-ابن بابویه، محمد بن علی، المقنع، مؤسسه الامام الهادی (ع)، قم، ۱۳۴۸ ق.
- ۵-.....، فقه الرضا (ع)، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۶ ق.
- ۶-.....، من لا یحضره الفقیه، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ۷-اصفهانى، ابو الحسن، وسیله النجاة، چاپ اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، قم، ۱۴۲۲.
- ۸-بحرانی، یوسف بن احمد، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۵ ق.
- ۹-بحر العلوم، محمد بن محمد تقی، بلغة الفقیه، چاپ چهارم، منشورات مكتبة الصادق، تهران، ۱۴۱۳ ق.
- ۱۰-راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا عصر حاضر، چاپ سوم، امیر کبیر، تهران، ۱۳۴۱.
- ۱۱-دینوری، احمد، اخبار الطوال، چاپ اول، دار الاحیاء، قاهره، ۱۹۶۰.
- ۱۲-حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، چاپ اول، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۱۹ ق.
- ۱۳-حسینی عاملی، جواد بن محمد، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العالمه، چاپ اول، دار إحياء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- ۱۴-حکیم طباطبایی، محسن، منهاج الصالحین، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۰ ق.
- ۱۵-حسینی روحانی قمی، صادق، فقه الصادق علیه السلام، چاپ اول، دار الكتاب مدرسه امام صادق علیه السلام، قم، ۱۴۱۲ ق.
- ۱۶-حلی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۷-.....، نکت النهایة، چاپ اول، انتشارات اسلامی وابسته به

- ۳۳- شهرستانی، محمد، الملل و النحل، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۲۱.
- ۳۴- کلینی، محمد، فروع کافی، قدس، قم، ۱۳۹۴.
- ۳۵- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، چاپ سوم، مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵.ش
- ۳۶- طوسی، محمد بن حسن، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، چاپ اول، دار
الکتب اسلامیة، ۱۳۹۱.ق.
- ۳۷-.....، الخلاف، ۶ جلد، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی
وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷.ق.
- ۳۸-.....، المبسوط فی فقه الامامیه، چاپ سوم، المكتبة
المرتضویة لاحیاء آثار الجعفریة، تهران، ۱۳۸۷.ق.
- ۳۹-.....، تهذیب الاحکام، چاپ چهارم، دار الکتب اسلامیة،
تهران، ۱۴۱۷.ق.
- ۴۰- طباطبایی یزدی، محمد کاظم، العروة الوثقی، چاپ دوم، مؤسسه الاعلمی
للمطبوعات، ۱۴۱۹.ق.
- ۴۱- حائری طباطبایی، علی بن محمد، ریاض المسائل، مؤسسه آل البيت
ع، ۱۴۱۷.ق.
- ۴۲- احمد بن فارس بن زکریا، ابوالحسین، معجم مقانیس اللغة، چاپ اول،
انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۴.ق.
- ۴۳- قریب، محمد، تبیین اللغات لتبیین آلیات (فرهنگ لغات قرآن)، بنیاد، تهران،
۱۳۶۶.
- ۴۴- قاسمی، محمد علی و پژوهشگران دانشگاه علوم اسلامی رضوی، فقیهان
امامی و عرصه های ولایت فقیه، نشر دانشگاه علوم اسلامی، مشهد، ۱۳۸۴.
- ۴۵- عمید، حسن، فرهنگ عمید، چاپ اول، سپهر، تهران، ۱۳۶۳.
- ۴۶- عاملی، محمد بن مکی، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، دفتر انتشارات
اسلامی، قم، ۱۴۱۸.ق.
- ۴۷-.....، اللمعة الدمشقیة فی فقه الامامیه، دار التراث -
الداراسلامیه، بیروت، ۱۴۱۱.ق.
- ۴۸- عاملی کرکی، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، چاپ دوم،
مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۱۴.ق.
- ۴۹- عاملی، زین الدین بن علی، مسالك الافهام إلى تنقیح شرائع الاسلام، مؤسسه
المعارف الاسلامیه، قم، ۱۴۱۳.ق.
- ۵۰-.....، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة،
کتبافروشی داوری، چاپ اول، قم، ۱۴۱۱.ق.
- ۵۱- موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، چاپ بیست و یک، دفتر انتشارات
اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۵.ق.
- ۵۲- مغنیه، محمد جواد، فقه الامام الصادق علیه السلام، چاپ دوم، مؤسسه
انصاریان، قم، ۱۴۲۱.ق.
- ۵۳- مامقانی، عبدالله، مناهج المتقین فی فقه ائمه الحق و الیقین، مؤسسه آل
البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، بی تا.
- ۵۴- مسجدرایی، حمید، فقه تطبیقی، انتشارات پیام نور، تهران، ۱۳۹۴.
- ۵۵- مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه، نشر الهادی، قم، ۱۳۷۷.
- ۵۶- مفید بغدادی، محمد، المقنعه، چاپ اول، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید،
قم، ۱۴۱۳.ق.
- ۵۷- محمد زاده، محمد، الوقف فی الفقه الامامی الاثنی عشری، نشر دانش، قم،
۱۳۹۱.
- ۵۸- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع اسلام، دار احیاء التراث
العربی، بیروت، ۱۴۰۴.ق.